

چرا فیلسوفان نمی‌توانند بخندند؟



نوشته‌ی
کاترین فروزه

ترجمه‌ی
علی سیاح

فهرست

۹

درباره‌ی نویسنده

۱۱

فصل یک

مقدمه

بخش یک | دیدگاه‌های اروپایی | ۴۵

۴۷

فصل دو

ما بدن داریم!
کانت، شوپنهاور و برگسون

۱۰۹

فصل سه

خنده‌ی رهایی بخش در فلسفه‌ی نیچه

۱۴۱

فصل چهار

طنز و تهای در فلسفه‌ی کی‌یرکگور

بخش دو | دیدگاه‌های چینی | ۱۷۹

۱۸۱

فصل پنج

کنفوسیوس و طنز؟

۲۱۲

فصل شش

طنز در چوانگ تزو: هم‌دست بازی گوش زبان

۲۴۵

فصل هفت

خنده‌ی بی‌دلیل در بودیسم چن

۳۰۰

فصل هشت

بی‌نوشت: خندیدن به فلسفه یا خنده را فلسفیدن؟

۳۱۱

نمایه

فصل یک

مقدمه

در ظاهر به نظر می‌رسد ما در جوامعی زندگی می‌کنیم که خنده را ارج می‌نهند. در رسانه و تلویزیون، کمدی به وفور یافت می‌شود، و خصوصاً در امریکای شمالی، فشار شدیدی وجود دارد که به نظر برسد شادی بر زندگی ما حکم فرماست. بعد تراژیک هستی بالاجبار نادیده گرفته می‌شود و قرص‌های روان‌گردان شادی‌بخش^۱ اغلب تأثیر آن را تخفیف می‌دهند. اما نکته‌ی مهم درباره‌ی این نقش به‌ظاهر برجسته‌ی اعطایی به خنده آن است که خنده در وهله‌ی اول شکلی از سرگرمی است، و نه شیوه‌ی زیستن زندگی. بسیاری از کمدی‌های تلویزیونی حواس مان را پرت می‌کنند، بدان معنا که هدف‌شان نه ترغیب به تفکر بلکه برعکس «رهایی» ما از اندیشیدنی ژرف و عمیق است. درست است که خنده هر از چندی خود را به شکلی غیرمنتظره به تجربه‌ی روزانه‌ی ما تحمیل می‌کند، اما این عمدتاً متعلق است به زمان بعد از کار یعنی هنگامی که فعالیت جدی‌تر روزانه به

1. mind-altering happy pills

اتمام رسیده است. به عبارت دیگر، ما تمایل نداریم خنده را جدی بگیریم. بلکه، خنده به سسکه‌ای مبدل می‌شود که در روال معمول کارها مان وقفه می‌اندازد تا فراغتی گذرا و موقت فراهم کند، و در همان حال ما را از اندیشه‌ها و تأملات مان رهایی بخشد. حال این پرسش پیش می‌آید: آیا خنده و اندیشه ذاتاً نقطه‌ی مقابل یکدیگرند؟ آیا خنده دشمن دیرینه‌ی فلسفه است؟

جای تعجب نیست که در دانشگاه نیز، که جدی‌ترین فعالیت‌ها در آن انجام می‌شود، نفرت از خنده وجود دارد. نیچه در توصیف خود از مردی که تمام عمرش را وقف مطالعه‌ی موشکافانه‌ی مغز زالو کرده است، کاریکاتوری از یک متخصص دانشگاهی را ترسیم می‌کند. او با مباحث می‌گوید: «منم آن مرد دارنده‌ی روح باوجدان... در امور معنوی، شاید کسی جدی‌تر و قاطع‌تر و سخت‌گیرتر از من نباشد... چه‌قدر این یک چیز، همین مغز زالو را کاویده‌ام تا حقیقت گریزپا لاجرم دیگر از کفم بیرون نرود. این جا ملک طلق من است.» (Z: IV: 4) حتی همین مطالعه‌ی زالو و تمرکز ریاضت‌کشانه بر مغز آن، به امید یافتن قلمرویی که بتوان آن‌جا استادی بی‌چون و چرا باقی ماند، بسیار گسترده خواهد بود. این تمثیل همانا طنز گزنده‌ای است از نامربوطی روزافزون روشنفکری که خزیدن در پیله‌ی تبحر را راه پنهان شدن از دنیا می‌داند و این کار را با سخت‌گیری زاهد‌مآبانه‌ی اغراق‌شده‌ای انجام می‌دهد. ریاضت‌کشی دشمن خنده است.

ایده‌ی این کتاب نظراتی بود که از طرف دیگران در سال اول کاری‌ام به من می‌رسید. به من می‌گفتند از کلاسم زیاد صدای خنده می‌آید. موضوع این بود که ما داشتیم نیچه می‌خواندیم و نیچه بعضی از اوقات لذت‌بخش و مفرح است. بدیهی است که آن نظرات واجد پیش‌فرض‌های فراوانی است. خنده نقطه‌ی مقابل یادگیری تلقی می‌شود که بالذات فعالیت‌ی جدی است. همین امر موجب شد تا به این موضوع فکر کنم که چرا فیلسوفان

به‌ندرت پیرامون خنده سخن گفته‌اند. فلسفه‌ی معاصر و مدرن مملو است از تأملات درباره‌ی سودازدگی، حُزن و دلهره‌ی اگزستانسیال که جملگی نمایانگر شکستندگی انسان‌اند. این فرض که اضطراب و سودازدگی به اندیشه و تأمل راه می‌برد شاید به این دلیل است که آن دو جست‌وجوی معنا را ممکن می‌کنند، اما خنده چنین جایگاه والایی ندارد.

هدف من از نوشتن این کتاب نه عرضه‌ی دیدگاهی جامع است در باب نظریات خنده و طنز و نه ارائه‌ی پژوهشی در این حوزه. همچنین بررسی تمام پدیده‌هایی که موجب خنده‌ی ما می‌شوند و ما را از تنش جسمانی رها می‌کنند، مثل قلقلک، در حوزه‌ی این کتاب نیست. بلکه من سعی دارم از خلال آثار خود فیلسوفان نشان دهم که چرا در سرسراه‌های متبرک فلسفه به‌ندرت از خنده به‌سان یک موضوع جدی بحث شده است. برای انجام این کار، آثار برخی از متفکران سنت‌های چینی و غربی را بررسی خواهم کرد، کسانی که یا از امر کمیک و یا خنده بحث می‌کنند، یا آن را در نوشته‌هایشان به کار می‌گیرند. آیا فلسفه‌ی آن‌ها واجد ویژگی‌های خاصی است که باعث می‌شود نسبت به امر کمیک رویکرد پذیراتری داشته باشند، یا این که امر کمیک اسلوب فلسفه‌ورزی آنان را دگرگون می‌کند؟ طنز می‌تواند به نوع متفاوتی از اندیشیدن بینجامد که خلاف آمده‌ها و تناقض‌ها را ارزشمند می‌شمارد. از آن‌جا که امر کمیک در حاشیه‌های تفکر عمل می‌کند، می‌تواند دگرذیسی آن را تسهیل کند. اما می‌خواهم بر این نکته نیز تأکید کنم که هدف طنز این نیست، که اگر این باشد، تنها به شکلی دیگر خدمت‌گزار تفکر خواهد بود. خنده پیش‌درآمد فلسفه نیست، بلکه در واقع فلسفه‌ای که رو به خنده گشوده است ممکن است رنگ‌مایه‌ای دیگر به خود بگیرد.

خنده همواره یک واکنش فیزیولوژیکی است که می‌تواند بدن را به معنای واقعی درگیر سازد. در برخی مواقع خنده در پیوند با طنز و کمدی است و در مواقع دیگر چنین نیست. تنها فیلسوفی که از بُعد جسمانی خنده بحث کرده و من در این متن به آن اشاره می‌کنم، کسل‌کننده‌ترین فیلسوف‌ها یعنی امانوئل کانت است. کانت شاید به دلیل تمایز سفت‌وسختی که میان